

بی اغراق رادیو یکی از اجزای اصلی تشکیل دهنده حافظه شنیداری ماست و آدم‌هایی که به قول قدیمی‌ها صدایشان از آن قوطی جادویی بیرون می‌آید، مهره‌های اصلی این خاطره بازی به حساب می‌آیند. صدرالدین شجره آن قدر در رادیو کار کرده است که هر کس موج رادیو را چرخانده باشد و یکی از شبکه‌های صدای ملی را گرفته باشد، صدای او را در حال اجرای یک نمایش رادیویی، خواندن غزلی از حافظ یا نقل خاطر‌های از تهران قدیم شنیده است. دانشجویها و بقیه افرادی که شب‌های طولانی و کسالت‌بارشان را با برنامه‌های شبانه‌های رادیو پیام پر می‌کنند، خیلی چیزها از او یاد گرفته‌اند؛ هر چند خودش می‌گوید جوان‌های امروز هنوز روح کلمه‌ها را درک نکرده‌اند. در روزهایی که رادیو جشن تولد ۶۹ سالگی‌اش را می‌گرفت سراغ یکی از آشنا ترین و محبوب ترین صداهای صدای جمهوری اسلامی ایران رفتیم.

لازم نیست از قله شروع کنید

حسین کلهر

● صدایبان خیلی جوان تر از خودتان به نظر می‌رسد. صدرالدین شجره الان چند ساله است؟

من متولد ۱۳۳۱ در شهر خدابنده زنجان هستم و الان حدود ۴۰ سال است که در حوزه نمایش رادیویی فعالیت می‌کنم.

● پس خیلی جوان بودید که وارد رادیو شدید، نه؟

پیش از آنکه در سال ۱۳۴۶ وارد رادیو شوم، برنده تبه نخست مسابقات فن بیان کل کشور شدم. بعد به اداره تئاتر رفتم و بعد از مدتی هم به رادیو پیوستم. البته تحصیلات من در رشته اپتومتری است.

● مخاطبان رادیو شما را در جایگاه‌های متفاوتی دیده‌اند. کدامشان را بیشتر می‌پسندید؟

من در حوزه‌های نویسندگی، تنظیم، برنامه‌سازی، اجرا، کارگردانی و گویندگی فعالیت داشته‌ام. ۴۰ کار برای رادیو تنظیم کرده‌ام و برای تلویزیون و رادیو ۵۶ نمایش نوشته‌ام و در هر دو رسانه به موازات کار کرده‌ام اما حقیقتش را بخواهید، ما بدم در حوزه نویسندگی باقی می‌مانم و مخاطبان مرا این گونه بشناسند.

● یعنی اجرا دغدغه اصلی شما نیست؟

کار در بخش اجرایی مسلماً به من در نوشتن کمک کرده است ولی خوب، بیشتر تمرکزم را به نوشتن معطوف می‌کنم.

● شما باز بگر توأمندی هستید، چرا در تلویزیون کمتر دیده می‌شوید؟

برای بازی در تلویزیون زیاد راغب نبودم و همه بر حسب اتفاق بوده. یکی از بهترین کارهایی که بازی کرده‌ام در تله تئاتر «تبع کهنه» به کارگردانی نادر برهانی مرند است. سال‌ها قبل هم در تله تئاتر ماندگار «یکی از این روزها» کار کردم. چند وقت پیش هم به خاطر علاقه خاصی که به کارهای حسن فتحی دارم در «مدار صفر درجه» بازی کردم. آن روزها دخترم در مجارستان مشغول تحصیل بود و چون فیلمبرداری پلان‌های من در همان کشور بود، هم در کار فتحی بازی کردم و هم مدتی در کنار دخترم بودم.

● خیلی‌ها شما را از طریق برنامه شبانه‌های رادیو پیام می‌شناسند.

رادیو پیام الان دیگر برای من به یک جریان نوستالژیک تبدیل شده است. به خاطر مخاطبانی که الان سال‌هاست با هم در ارتباط هستیم و خلوت ۴ ساعته‌ای که در یک شب با آنها داریم، می‌پسندم که در رادیو پیام باشم. تحقیق و مطالعه در هر روز هفته برای نوشتن این برنامه، برایم خیلی جنبه معرفت‌آموزی داشته و امیدوارم در غیاب این برنامه هم بتوانم خودم را ملزم به مطالعه و تحقیق بدانم.

● در برنامه‌تان بر سر قرائت‌های مختلف مخصوصاً از شعر حافظ، با شنوندگان زیاد اختلاف نظر دارید؟

بله. البته اختلاف نظر ناشی از تعداد نسخه‌های دیوان است. یک شب در برنامه، این بیت «درویش را نباشد نقل سرای سلطان/ ما بییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد» خواندم. یکی از شنوندگان تماس گرفت و گفت می‌خواهد با خود من صحبت کند. ایشان شعر را از نسخه دیگری به صورت دیگری دیده بودند که با توضیحات من قانع شدند.

● این همه سال کار در رادیو، برای شما چه تجربه‌هایی در برداشت؟

آن زمانی که من به عنوان مجری وارد رادیو شدم، یک دانش‌آموز دبیرستانی بودم. آدم‌هایی که دوروبر ما بودند مثل نصرت‌الله محتشم، هوشنگ بهشتی و بقیه، استادان ادیب بودند، ریاضی می‌دانستند، نقاشی، موزیسین و کلاه‌هنرمند بودند. غیر از آنها، آدم‌هایی را که استادان

● می‌توانید چند کتاب معرفی کنید که به نظر شما خواندنشان برای همه لازم است؟

من با خواندن آثار میلان کوندرا فکر کردم چقدر خوب شد که به گابریل گارسیا مارکز بسنده نکردم. اگر حافظ نمی‌خواندم به این نتیجه نمی‌رسیدم که سعدی هم غزلسرای خوبی است. اگر حافظ و سعدی را نمی‌شناختم با سهراب سپهری هم نمی‌توانستم ارتباط برقرار کنم. ادبیات یک مجموعه به هم پیوسته است. تاریخ‌خوانید و شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی را بخوانید. آنهایی که تازه می‌خواهند مطالعه را شروع کنند لازم نیست از قله‌ها شروع کنند. سلیقه به تدریج شکل می‌گیرد و تقویت می‌شود.



بزرگ دانشگاه بودند در رادیو می‌دیدیم؛ مستوفی، دکتر افشار، دکتر شهیدی و بقیه. بنابراین، مدت کار کردن با این بزرگان مانند گذراندن یک دانشکده بود.

● و چه خاطره‌هایی؟

در برنامه «چشم‌انداز رادیو»، خانم نصری را که الان از بازیگران خوب رادیو هستند به من معرفی کردند تا به عنوان مجری همراه ما من همکاری کنند. تجربه اولین روز پخش زنده، ایشان را بسیار مضطرب کرده بود. من برای اینکه خیالشان را راحت کنم گفتم با من بیجا داخل استودیو، ببین همه چیز چقدر راحت پیش می‌رود.

طبق روال باید بعد از سلام و احوالپرسی ساعت ۱۱ اعلام می‌کردیم. من گفتم ساعت ۴۲ دقیقه و ۵۴ ثانیه. تهیه‌کننده متوجه اشتباه من شد و از من خواست دوباره ساعت را اعلام کنم. من گفتم ساعت ۴۳ دقیقه و ۵۴ ثانیه. این خانم جوان، هم خندیدند و هم حسابی نگران شدند و کلا عطای برنامه چشم‌انداز را به لقاییش بخشیدند و استودیو را ترک کردند.

یک بار هم با دخترم برای گردش به پارک رفته بودیم. آن موقع ۳۰ ساله بودم. روی یک نیمکت نشستیم. پیرمردی حدوداً ۸۰ ساله کنار ما نشسته بودند و من متوجه شدم که با دقت به من گوش می‌دهند و نگاهم می‌کنند. به رسم تعارف سؤالی از او پرسیدم. ایشان هم پرسیدند توفلانی هستی که در رادیو برنامه داری؟ من از ۱۵ سالگی به شما گوش می‌دهم! خیلی جالب بود برایم که حضور در یک رسانه ارتباطی باعث شده بود ۱۵ سال سابقه مجری‌گری من برای ایشان یک عمر تلقی شود.

● در این سال‌های کار مطمئناً با جوان‌های زیادی برخورد کرده‌اید. جوان‌های الان با جوان‌های زمان شما چه فرقی می‌کنند؟

با اینکه معتقدم دانش پیشرفت زیادی کرده است و جوان‌های اهل تحقیق شاید اندوخته‌های بیشتری داشته باشند ولی متأسفانه احساس می‌کنم دیگر شاهد جوان‌های جامع‌الاطراف نیستیم؛ اگر کسی فیزیک می‌داند از ادبیات بی‌خبر است و بالعکس.

آن زمان ما جوان‌های بیست و چندساله‌ای می‌دیدیم که در موضوعات مختلف اطلاعات جامع و مفیدی داشتند. مثلاً اگر از دهخدا درباره یک موضوعی سؤال می‌کردی نمی‌گفت من زبان خوانده‌ام و این موضوع را نمی‌دانم. بد نیست جوانی که ریاضی می‌خواند به این فکر کند که بوعلی سینا و خیام هم ریاضی‌دان بوده‌اند.

● در هنر هم وضع همین‌طور است؟

بله، الان کسی که بیان خوبی دارد و به دانشکده یا کلاس بازیگری می‌رود و اندام مناسبی هم دارد، می‌رود و بازیگر می‌شود اما همین آدم دو کلام حرف نمی‌تواند بزند. من توهین نمی‌کنم ولی تعداد بازیگرانی از این دست کم نیستند که اگر در یک جمع بنشینند و ادا در نیاورند، هیچ چیز دیگری برای ارائه و جلب توجه ندارند. آثار شکسپیر را خوانده‌اند ولی او را نمی‌شناسند. نمی‌دانند که هنریک ایبسن با نمایشنامه‌های خودش چه انقلابی در جامعه اسکاندیناوی به وجود آورده. روح کلمات را نمی‌شناسند. ما استادی داشتیم در رادیو که روح انسان را می‌شناختند. متأسفانه امروزی‌ها ارزش کلمات را نمی‌فهمند و با آنها عشق‌ورزی نمی‌کنند.

● چاره چیست؟

مطالعه کنند. مطالعه فقط از طریق کتاب نیست؛ به اوضاع و احوال انسان، جغرافیا و تاریخ دقت کنند؛ مثلاً اگر ما به همدان برویم هم مطالعه کرده‌ایم. درک و دیده‌هایمان را مطالعه کنیم. درنگ، تأمل، کنکاش و تلاش ذهنی را فراموش نکنیم. در عین حال، خواندن رمان، شعر، نمایشنامه و حتی اطلاعات عمومی برای ساختن فردایی سرشار از محبت و انسانیت لازم است.